

نویسنده: آلیس پانترمولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز



تقدیم به آندریاس،  
طرفدار همیشگی  
و مانکن پُرحوصله‌ی  
اداهای و شکلک‌های من

دانیلا



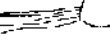
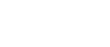
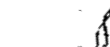
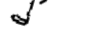
Author: Alice Pantermüller  
Original title: Mein Lotta-Leben. Wie belämmert  
ist das denn?  
With illustrations by Daniela Kohl  
© 2012 by Arena Verlag GmbH, Würzburg, Germany.  
www.arena-verlag.de  
Through KIA Literary Agency

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون  
بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار  
ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد  
از ناشر آن، Arena، خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، آلیس  
پانترمولر و ناشر خارجی آن، آرناس، برای  
چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و  
همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش،  
سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را  
پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به  
زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ  
کند، بدون اجازه و رضایت آلیس پانترمولر  
این کار را کرده است.



نویسنده: آلیس پانترمولر  
تصویرگر: دانیلا کوهل  
مترجم: نونا افراز  
ویراستار: نسرین نوش امینی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: مریم عبدی  
تایپوگرافی: مهدخت رضاخانی  
ناظر چاپ: سینا برازوان  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه  
چاپ سوم: ۱۳۹۷  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان  
شاید دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۲-۷  
شاید: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۸۵-۷

سرشناسه: پانترمولر، آلیس  
Pantermüller, Alice  
عنوان و نام پدیدآور: گوسفند اینجا، گوسفند آنجا، گوسفند همه‌جا/  
نویسنده آلیس پانترمولر؛ تصویرگر دانیلا کوهل؛ مترجم نونا افراز.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص: مصور.  
فروست: لوتا پیترمن؛ ۲.  
شابک: دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۲-۷؛ ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۸۵-۷؛ فیبا  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Wie belämmert ist das denn?  
یادداشت: گروه سنی: ۳-  
موضوع: داستان‌های کودکان آلمانی  
Children's stories, German  
موضوع افزوده: کوهل، دانیلا، ۱۹۷۲ - م. تصویرگر  
شناسه افزوده: Kohl, Daniela  
شناسه افزوده: افراز، نونا، ۱۳۶۱ - مترجم  
رده بندی دیویی: ۱۳۹۷ گ ۲۵۸ ب ۹۱۴ ا ۸۳۳۳/۹۱۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۰۹۲۱۵

## لوتا پیترمن ۲ گوسفند اینجا، گوسفند آنجا، گوسفند همه‌جا



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف،  
پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی  
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵، تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰  
www.hoopa.ir info@hoopa.ir  
«همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
«هر گونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب  
بخش‌هایی از آن مجاز است.»

این منم



لوتا پیترمن



شاین وارچک

بهترین دوستم

خوش لباس ترین بچه ی توی  
حیات مدرسه (به نظر شاین)



کازیمیر بودگر

برادر



پرینکه بودگر

توی کلاس ماست.

← فکر کنم خیلی پولداره



لیف گرت، حنا، اما

تیم پرینکه بودگر به نام  
گل پیچندان  
گوسه پنهان

از بالای عینکش خیلی  
جدی آدم را نگاه می کند

مامانم



زاینه پیترمن



شاین وارچک

خواهر کوچک



عضو تیم ما



یل گلاره

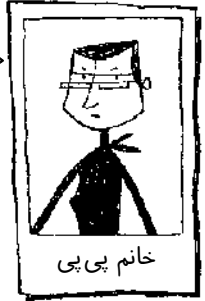


راکرها



موریس، فین، تیمو، بنی

معلم کلاسما



خانم پی پی

داداش های خل و چل من



ژاکوب و سیمون پیترمن

دوقلو



رایتد پیترمن



بابام معلم



هیستریز/ لاک پشته



مانیال

(درباره ی هیستریز  
بعداً توضیح می دهم.)

رهبر ارکستر مدرسه



خانم زگریش

خانم همسایه ی ما که یک  
سگ بامزه به نام پلی دارد!



آقای مارکس



امروز صبح با صدای **جیغ** از خواب بیدار شدم.

صدای **جیغ** طوری بود که انگار

داشتند یک نفر را می‌گشتند.

البته از وقتی **من** مسئول مراقبت

از هانیبال شده‌ام،

دیگر به این صدا عادت کرده‌ام.

راستش هانیبال طوطی خانم زگیرشت،

همسایه‌ی ماست

که فعلاً توی بیمارستان

بستری شده.

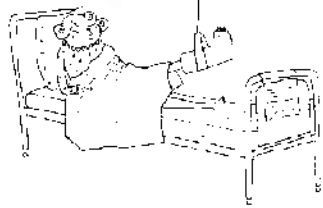
و از آنجایی که من جدیداً

خیلی اصرار داشتم برای خودم حیوان خانگی

داشته باشم، هانیبال نصییم شد.

تا سه هفته.

که می‌شود نوزده روز دیگر. چون تازه دوروز آن گذشته!





هاها!

بدی اش این است که برنیکه بود که هم با ما توی کلاس هب است. **برنیکه** فکر می کند خودش **خیلی بهتر** از بقیه است. و دلایلش عبارتند از:



۱. قیافه‌ی از خودراضی و

**دماغ سر بالاایش**

۲. **موهای دراز طلایی اش**

۳. **پدر و مادر پول دارش**

۴. داشتن اسب خودش

۵. و **تیم دخترانه شان**



ایها لیف گرفته صتا

که تقریباً **اهمهی** دخترهای کلاس

عضوش هستند به جز چند نفر، مثلاً من و شاین.



۶. در ضمن خوش لباس ترین پسر

مدرسه هم **برادرش** است.

۷. به خاطر همین بیشتر دخترهای مدرسه

فکر می کنند که او **خیلی خوب** است.

۸. البته **غیر از من و شاین!!!!**



طوطی داشتن خیلی خوب است، ولی متأسفانه

مدل هانیبال خاص است. به این مدل طوطی ها

می گویند **کوکاتیل**، فکر کنم به خاطر اینکه مریض

هستند. حتماً هانیبال **خیلی درد** دارد که

مدام جیغ می کشد. آن وقت هایی هم که

جیغ نمی کشد، دارد گاز می گیرد. ☹️



طوطی + مریض = کوکاتیل

هیچ وقت به اندازه‌ی این روزها عاشق مدرسه رفتن نبوده‌ام. دلایلش هم



همین بودن هانیبال توی خانه است.

امسال بعد از تعطیلات تابستانی

رفتم کلاس هب. ☆

**مدرسه‌ی راهنمایی گوتزگراس**

که خیلی خوب است، چون بهترین

دوستم، شاین، هم توی کلاس هب است.

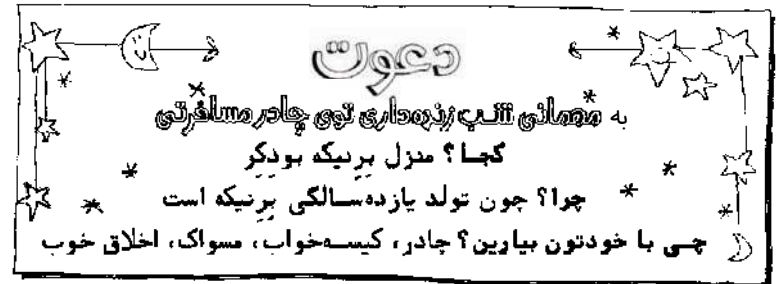


۱. تعداد سال‌های تحصیلی در مدرسه‌ی ابتدایی و راهنمایی آلمان با ایران متفاوت است.

امروز قبل از شروع کلاس ریاضی، برنیکه شروع کرد به پخش کردن کارت‌های دعوت جشن تولدش. شاین توی گوش من گفت: «ما که حتماً دعوت نیستیم.» بعد هم خواست ته آدامسش را بچسباند توی کتاب ریاضی برنیکه.



ولی ما هم دعوت بودیم! جشن تولد برنیکه قرار بود **مهمانی تنب زنده‌داری توی چادر مسافرتی** باشد و همه‌ی کلاس، حتی پسرها را هم دعوت کرده بود.



به‌نظم خیلی لوس و افاده‌ایه!

ولی به‌هرحال من و شاین با ذوق و شوق نشستیم که تصمیم بگیریم چه کادوی تولد **شنده‌داری** به برنیکه بدهیم.



سر زنگ ریاضی فقط داشتیم نظرهای خنده‌دارمان را روی کاغذ می‌نوشتیم و یواشکی به هم پاس می‌دادیم.

وای که چقدر خندیدیم، خانم پی‌پی هم که با خندیدن مشکل دارد. خانم پی‌پی معلم کلاس ماست و خیلی هم **جدی** است. خانم پی‌پی یکی از فکرهای بانمکم را که درباره‌ی کادو نوشته بودم، وسط راه کیش رفت.



ماتیک با طعم سوسک؟



و وقتی آن را خواند چشم‌هایش چهار تا شد.



ما فقط سر تکان دادیم و او هم **جریمه‌مان** کرد.

حسودی اش شده، چون اون هم دلش مایک با طعم سوسک می‌خواد.

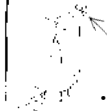


من هم دوباره شروع کردم به خندیدن. 😊

خنده‌مان تا آخر زنگ ریاضی بند نیامد. چون نقشه‌هایمان برای کادوی **برنیکه** خیلی باهزه بودند:

**هانپال** که دور گردنش، شاید

هم دور نوکش، پایون صورتی بسته‌ایم.



هی‌هی‌هی!

**کیک** خونگی که وسطش

خامه‌ی گندیده باشه.



**کوپن رایگان** ده ساعت تدریس

خصوصی ریاضی با خانم پی‌پی



یک **عروسک باربی** با

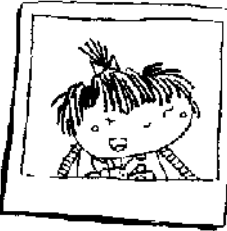
صورت جوش جوشی



یک **تی‌شرت** که رویش

نوشته: «اسب‌ها بو می‌دهند.»

**خواهر کوچک شاین:**  
**شانل**



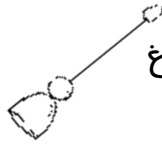
**برادرهای کوچک من**  
**ژاکوب و سیمون**



یکی از **خرت‌وپرت‌هایی** که مامانم از روی

تبلیغ‌های تلویزیون می‌خره،

(مثلاً پوست‌کن خلاقانه‌ی تخم‌مرغ



یا دستکش صدفی



یا **موکن دایره‌ای**

برای پوست‌های حساس، قابل استفاده

در همه‌ی قسمت‌ها، به جز بدن.)



**فلوت هندی** من که وقتی توش


فوت می‌کنی، به صدای

ترسناک و افتضاحی ازش درمی‌آد.





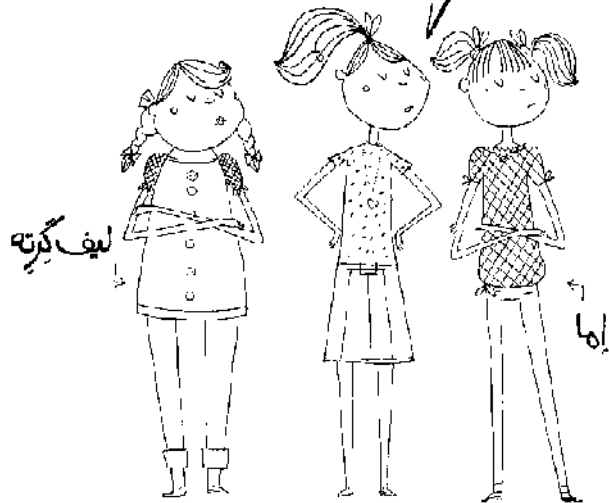
البته شاید فلوتم  یک جایی به دردم بخورد.

چون هر بار فلوت می‌زنم، یک اتفاق **عجیب و غریبی** می‌افتد. بعضی وقت‌ها حتی قضیه **ترسناک** می‌شود. یک جورهایی فکر می‌کنم که فلوتم **جادو** شده. اتفاقاً شاید بتوانم از این خاصیتش استفاده کنم. مثلاً توی جشن تولد برنیکه. 



زنگ تفریح همه داشتند درباره‌ی جشن تولد برنیکه حرف می‌زدند. بیشتر از همه هم برنیکه داشت درباره‌ی جشن تولد برنیکه حرف می‌زد. می‌گفت **لویدیجی فرتوچی** یا نمی‌دونم کی قرار است کلکسیون جدید لباس بچگانه‌اش را نمایش بدهد.

بعد هم من و لیف‌گرتِه و اِما، شوی فِئِن اجرا می‌کنیم و بعد از اون هم مسابقه‌ی کارااَکه برگزار می‌شه که برنده‌ها جایزه‌های فوق‌العاده‌ای نصیبشون می‌شه.



اینجا بود که چشم‌های شاین برق زد.

شاین عاشق لباس و آدم‌های

معروف و موسیقی و این جور چیزهاست.

۱. آواز و همخوانی است که در آن آهنگ ترانه بدون آواز پخش می‌شود و بقیه از روی متن ترانه آن آواز را با هم می‌خوانند.





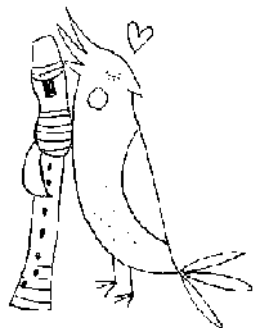
## چهارشنبه، ۷ سپتامبر



امروز صبح هم با صدای جیغ هانیال از خواب بیدار شدم.

احساس می‌کنم این چند روز آخر صدایش وحشتناک‌تر شده.

انگار دارد توی فلوت هندی من فوت می‌کند.



من هم شروع کردم آهنگ

صدای بله‌زهی دارکوب‌ها توی جنگل

را خواندن، بلکه صدای بهتری از گلویش بیرون بیاید.

او هم خیلی مهربان نگاه کرد و دیگر جیغ نزد.



پُل، یکی از بچه‌های کلاس، برعکس بقیه فقط عینکش را تکان می‌داد و یک جور احمقانه‌ای نگاه می‌کرد. خیلی ناراحت مثلاً.



بعد هم آمد سمت من و شاین و پرسید: «گفتش مسابقه‌ی کاکائو؟» این را یک جور ی پرسید که انگار نمی‌خواهد توی جشن تولد برینکه شرکت کند. اینجا بود که من خیلی دلم خواست پُل هم بیاید.



من هم تا آن موقع فقط به جشن تولدهایی رفته بودم که تویش کاردستی درست می‌کردیم یا بازی می‌کردیم یا گاهی هم شنا. خیلی خوب می‌شد که یک نفر دیگر هم که نمی‌دانست مسابقه‌ی کارا که و این جور چیزها چیست، همراهان باشد.

# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر